

«انسان سالک صدرایی»: بازخوانی رهیافت چندوجهی

ملاصدرا به سلوک انسان

رضا رضا زاده^۱

زهرا جلیلیان^۲

چکیده

ملاصدرا در آثار برجسته خود به طور گسترده و ثابت به مسئله انسان و سیر تعالی او پرداخته است. «انسان سالک» محور نظریه او در این باب را تشکیل می‌دهد که در ساختمان معنایی حکمت صدرایی از بسامد و اهمیت بالایی برخوردار است. این تحقیق به بررسی رهیافت‌های گونه‌گون ملاصدرا در این موضوع می‌پردازد تا به این مسئله پاسخ گوید که ملاصدرا چه الگویی را در طرح و تحقیق چند بُعدی «انسان سالک» ترسیم کرده است. به نظر می‌رسد که ملاصدرا در تبیین سفر «انسان سالک» عمدتاً از روش فلسفی بهره گرفته، اما در تعریف و تحلیل آن از سه منبع معرفتی فلسفه، عرفان و وحی بهره جسته است. انسان سالک در چارچوب فلسفی، سفر عقلی خود را با تأمل در اصل وجود آغاز می‌کند و با شناخت وجود حقیقی، سعادت عقلی خویش را نتیجه می‌گیرد و

❖ تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۸

۱. استادیار فلسفه دانشگاه ایلام، (نویسنده مسئول)، rezakashany@gmail.com

۲. کارشناسی ارشد فلسفه دانشگاه ایلام، zahrajalilian.91@gmail.com

مقام «خلافت الهی» را درمی‌یابد. از دید ملاصدرا، انسان سالک در رهیافت قرآنی با تأمل در آفاق و انفس و در رهیافت عرفانی با کشف و شهود، مسیر سلوک خود را به سوی مقصد نهایی هموار می‌سازد.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، انسان سالک، سلوک، اسفار اربعه، رهیافت‌های

صدرایی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. طرح مسئله

در نظام اندیشه صدرایی، مسئله «انسان سالک» به عنوان مسئله‌ای محوری، با توجه و تأکید به سه منبع معرفتی فلسفه، عرفان و وحی طرح و تبیین شده است. بازخوانی و فهم رهیافت ملاصدرا در مفهوم بنیادی «انسان سالک» مهم و ضروری است؛ چون مثل هر مفهوم عمده دیگر در فلسفه صدرایی نقشی اساسی را به عهده دارد. بنابراین، در این نوشتار، مفهوم مرکب «انسان سالک» و نحوه مواجهه ملاصدرا با آن به بحث گذاشته می‌شود و به طور مشخص به این سؤال پاسخ داده خواهد شد که رهیافت ملاصدرا در برخورد با این مفهوم در پرتو سه منبع معرفتی فلسفه، عرفان و وحی چیست و در تفکر نظام مند او چگونه نمود و بسط یافته است.

۲. سالکِ فکرت: رهیافت فلسفی ملاصدرا

ملاصدرا محور بحث‌های عقلی را کسب معرفت نسبت به هستی دانسته و تقریباً حل هر نوع مسئله‌ای را به این اصل ارجاع داده است. در واقع، به باور او همه معارف متکی بر یک اصل (شناخت حقیقت وجود) است (ملاصدرا، ۱۳۷۶، ص. ۴). مطابق روش صدرایی، همه علوم فلسفی به چهار شاخه تقسیم می‌شوند. برای ملاصدرا، اصل در این دسته‌بندی، حرکت عرفانی حقیقت بشری است که انسان جستجوگر براساس آن باید از چهار مرحله شناختی بگذرد. بدین ترتیب تحصیل کمال نفس از طریق کسب معرفت حاصل می‌شود. در این وادی، مراحل نفس در سفر به سوی کمال متناسب با معارفی تعریف می‌شوند که مطابق با سفرهای چهارگانه، به ترتیب، وجودشناسی، جهان‌شناسی، الهیات و علم‌النفس هستند.

ملاصدرا در مقدمه کتاب *سفر اربعه*، با الهام از اسفار چهارگانه عرفا، به چهار سفر عقلی اشاره کرده است. در حقیقت، او بیان نمادین سفر را برای توصیف فرایند عقلی‌ای به کار می‌گیرد که انسان به واسطه آن، معرفت کاملی به دست می‌آورد. اسفار در اینجا به معنای طی مراحل تحصیل معرفت کامل مابعدالطبیعه است. عبارت توضیحی ملاصدرا در مقدمه *سفر* چنین است:

بدان که سالکان از عارفان و اولیای الهی چهار سفر دارند:
 نخست سفر از خلق به حق، دوم، سفر در حق به حق، سوم که مقابل
 اول است، از حق به خلق به حق و چهارم که از وجهی مقابل دوم
 است، سفر در خلق به سوی حق می‌باشد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف، ج. ۱،
 ص. ۲۷).

اکنون با نظر به این فقره، جای این پرسش است که انسان سالک در مسیر سلوک
 عاقلانه خود با چه مرکبی سیر خویش را آغاز نموده، چگونه سفر خود را به پایان
 می‌رساند؟ انسان سالک صدرایی در سفر اول تنها با مرکب عقل حرکت می‌کند؛ ولی
 همه مسیرها و آیات آفاقی و انفسی را می‌بیند و در واقع متکی به برهان است و حتی
 زمانی که به وجود الهی نیز می‌رسد، از برهان جدایی ندارد. از این مقطع، سفر دوم
 سالک آغاز می‌شود. در این سفر سیر حرکت سالک از مراحل و مراتبی از حق به سمت
 مراتب برتر و کامل‌تر است. در سفر سوم، عقل و وحی به کمک انسان می‌آید تا همه
 آنچه را که قدرت الهی و نظام امکان برای او فراهم ساخته، مجرای سلوک قرار دهد.
 انسان عاقل سالک در این سفر می‌یابد که تکوین، با همه عظمتش، در مقابل تدوین
 ناچیز است؛ زیرا یکی عمل است و دیگری علم. با فهمیدن و یافتن علمی و عملی این دو
 حقیقت است که سالک آماده می‌شود تا سفر چهارم را که سفر پایانی است، طی کند.
 در سفر چهارم، انسان عاقل حکیم در عرصه انسانی حرکت می‌کند، اما در صحبت با
 حق است و در این مجال، هر چه را که بشر برای تعالی و شکوفایی نشئه طبیعت، برزخ و
 قیامت نیاز دارد، از سفر انفسی گرفته تا سفر آفاقی، در اختیار دارد (جوادی آملی،
 ۱۳۸۹، ص. ۱۴۴-۱۴۵).

باتوجه به این درآمد اجمالی، برای دستیابی به هدف این جستار، هر یک از این
 چهار سفر عقلی انسان سالک را به نحو مجزا توضیح می‌دهیم.

۱،۲. سفر اول: شناخت وجود

فیلسوف با آغاز سفر اول خود، به کاوش در امور عامه و فروع آن می‌پردازد. ابزار و مؤلفه اساسی سالک در این سلوک، عقل اوست. سلوک عقلی از بدیهی‌ترین امر، که واقعیت خارجی است، آغاز می‌شود. «هستی/وجود» اساسی‌ترین مسئله در حیات فرد سالک در آغازین سفرش است و او با کسب آگاهی از وجود و احکام آن، به بحث در وجود اشیا، وجود موجودات و وجود برتر وارد می‌شود. در این نشاط و تلاش عقلی، به اثبات و اصیل بودن هر یک از وجودات پی می‌برد. او در سفر عقلی، اول به تعقل و تأمل در وجود خویش، در آگاهی به هستی و احکام آن، جست‌وجو در هستی هر چیزی، اصالت و تحقق وجود و در نهایت تأمل در آنچه جنبه ای وجودی از یک وجود برتر دارد، می‌پردازد. وی در کتاب *اسفار خود*، مسیر سالک را به روش عقلی و فلسفی روشن می‌کند (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف، ص. ۱۸ و ۱۹ پاورقی). بنابراین، سالک فکرت، سفر اول خود را با وجود آغاز می‌کند و با نظرورزی درباره ماهیت، ضرورت، امکان، عدم و وجود ذهنی، ادامه می‌دهد و با فهم و دریافت «جعل» و «تشکیک وجود»، وارد بحث علت و معلول می‌شود. وی در ادامه سفر خود، به بحث حرکت و به‌ویژه حرکت جوهری و در نهایت محرک اول می‌پردازد که نهایت آن، اثبات وجودی برتر یا وجود مطلق و مبدأ و علت‌العلل «موجودات ممکن» است. انسان عقلی با گذار از این مراحل، سرانجام با مطرح کردن اتحاد عاقل و معقول وارد سفر دوم عقلی خود می‌شود.

۲,۲. سفر دوم: شناخت جهان

سالک فکرت در سفر دوم، به مدد برهان و حفظ اصل وجود، به سیر در فلسفه جهان ادامه می‌دهد. در این وادی، همان‌گونه که در کتاب *اسفار نمایان شده*، با جواهر و اعراض آغاز می‌کند. در ابتدا به مقولات دهگانه ارسطویی می‌پردازد و سپس به بحث اعراض و فروع آن (ملاصدرا، ۱۳۸۳ الف، ج. ۱، ص. ۱۲۷). همچنین در ادامه، با بحث حدوث و قدم عالم و بیان نظریات مختلف درباره آن، سفر را پی می‌گیرد. در این سفر، سالک، زمانی که متوجه وجود حقانی خود گردد و به فقر ذاتی و وجود رابطی خود پی ببرد، به سمت مبدأ اصلی سیر می‌کند. سالک عقلی در می‌یابد که خود و جهان به سمت مبدأ اصلی در حرکت‌اند؛ حرکتی که نه در صفات و ویژگی‌ها و عوارض، بلکه در

جوهره هر شیء رخ می دهد. پس انسان صدراایی در این مرحله به اثبات حرکت در جوهر ذات موجودات و به تحولاتی که پشت سر می گذارند برای رسیدن به مبدأ و مقصدی که در پیش رو دارند، می پردازد (نصر، ۱۳۸۷، ص. ۹۶).

در این جا باید به این مطلب مهم اشاره کرد که بر اساس اسفار معنوی ملاصدرا، سفر دوم با سیر فی الحق بالحق آغاز می شود؛ اما مطابق اسفار عقلی که به وضوح در کتاب اسفار آمده، باید ابتدا چگونگی مرحله سیر از خلق به حق را توضیح داد. به همین دلیل ملاصدرا در اسفار عقلی خود نخست به طبیعیات و به تعبیری به شناخت عالم می پردازد. آن گاه وارد وادی شناخت حق و اسماء و صفات او می شود.

۳،۲. سفر سوم: شناخت خدا

انسان عقلی در مرحله بعد از شناخت عالم و احکام و ویژگی های آن، به موقفی رسیده است که باید به ذات مبدأ و علت العلل عالم و موجودات پردازد و با تأمل در اسما و صفات و افعال واجب و رابطه وجود مطلق با موجودات ممکن و عشق ازلی وجود مطلق به آنها، توجه کند. به بیان دیگر، در مقامات مختلف این سفر، از وحدت و اطلاق ذاتی واجب و صفات حسنا و اسمای علیا و یگانگی این اسما و صفات با یکدیگر و عدم بینویت و جدایی آنها از ذات باری تعالی، بحث می شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج. ۱۶، ص. ۱۷).

سالکِ فکرت در این مرتبه به اثبات علل و وجود مطلق پرداخته، بعد از آن به صفات واجب الوجود و افعالش و آن گاه رابطه افعال با عالم و موجودات ممکن می اندیشد. به بیان دیگر، فیلسوف سالک در وجود نظر می کند و در حقیقت آن تأمل می نماید. پس بر او آشکار می شود که حق واجب بذاته و لذاته است و با وجوب ذاتی او بر بساطت و وحدانیت و علم، قدرت، حیات، اراده، سمع، بصر و کلام و سایر اوصاف کمالی او استدلال می کند. بر این اساس، در این مرحله، سالک فکرت با اشراف کامل بر معرفت وجود واجبی و تأمل در صفات و افعال او، به اندازه ادراکش به حدی از کمالات می رسد که خداوند در آیاتش به مقام «خلافت» تعبیر می کند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ص.

۱۰). نتیجه این که در این سفر، سالک با بحث از وجوب واجب و صفات و افعال او، همچنین بحث از مشیت و اراده الهی که در جهان چگونه عمل می کند و مسئله خیر و شر، ره می سپارد و آن گاه به نسبت میان انسان و خدا وارد می شود. بدین نحو، این سفر با ارتباط وجودی انسان با خداوند، مقدمه سفر نهایی، که «خودشناسی و معادشناسی» انسان است، شکل می گیرد.

۴,۲. سفر چهارم: شناخت خود

سالک فکرت در سفر آخر به مباحث علم النفس و رستاخیز انسان و موجودات می پردازد و با برگشت به سمت دنیا، به کمال سفر خود می اندیشد. در حقیقت، سالک در این مرحله، آفاق و انفس را آیات رحمانی می بیند و از این آثار بر وجوب وجود و ذات الهی استدلال می کند. چنین انسانی از نظر طبیعی و فطری و ملکات ارادی، مراتب کمال را با موفقیت به پایان برده و از فیوضات الهی بهره مند گردیده است و در حد مشترک و واسط بین عالم امر و عالم خلق ایستاده و پذیرای حق و خلق می شود. چهره‌ای به سوی حق دارد و چهره‌ای به سوی خلق. هم خلیفه خداوند است و هم رهبری و ریاست انسان‌ها را برعهده دارد (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص. ۴۸۰).

سفر چهارم سفری است که سالک از خلق به خلق با حق آغاز می کند. در این سفر خلاق و آثار و لوازم آنها را مشاهده می کند و به سود و زیان دنیوی و آخروی انسان آگاهی می یابد و از بازگشت و کیفیت بازگشت آنان به سوی حق و نیز از عوامل و انگیزه‌ها و عوایق این بازگشت آگاه می گردد. صاحب این مقام دارای مرتبه نبوت تشریح شده و نبی نام می گیرد که از اسباب سعادت و شقاوت خلائق خبر می دهد. سالک در همه اینها با حق است؛ چون وجودش حقانی شده و اعتنا به خلائق او را از توجه به حق باز نمی دارد. بعد از گذر از مسیر تعالی و با تکیه بر ابزار عقل، این سؤال به ذهن می رسد که سالک صدرایی، سعادت و غایت این سفر را در چه چیزی می یابد؟

۳. سلوک عقلانی و سعادت انسانی

از دیدگاه صدرای، وجود و ادراک آن خیر و سعادت است. هرچه وجود کامل تر و خالص تر باشد خیر و سعادت آن بیشتر است و هرچه نقص آن بیشتر، شر و شقاوت

فزون‌تری در آن خواهد بود. ملاصدرا بر آن است که جلوه‌گاه لذت و سعادت حقیقی در خود وجود است؛ خصوصاً در وجود عقلی و نوری. از این رو، در وجود حقیقی و در کمال مطلق، لذت و سعادت واقعی معنا می‌یابد؛ چراکه بهترین لذت و شوق وجودی و سعادت حقیقی برای انسان است و برترین لذت‌ها و آرامش‌هاست. در واقع باید گفت تنها با معشوق حقیقی نفس آرام می‌گیرد؛ چراکه در این موقف هیچ درد و رنج و کاستی و سختی وجود ندارد. بنابراین، نفوسی که در سیر استکمالی خود به عقل بالفعل و وجود نوری محض تبدیل شوند، در آرامش مطلق قرار می‌گیرند و به وصالی می‌رسند که هیچ حرمان و هجرانی در آن راه ندارد. این معانی بلند و وصول به مقام قرب الهی و محو در جمال و جلال معشوق حقیقی، در وهم نمی‌گنجد و بسیاری از عوام تنها الفاظی از این عالم معنا و عباراتی از این عشق حقیقی را می‌شنوند (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج. ۲، ص. ۶۰۳).

بر اساس این باور، سعادت همان وجود است و شعور و معرفت به آن نیز سعادت و کمالی دیگر. موجودات دارای مراتب برتر از یکدیگر و متفاوت‌اند که افضل و اکمل آنها مرتبه وجود حق تعالی است و پایین‌ترین و پست‌ترین آنها وجود هیولان، زمان، حرکت و نظایر آن است. وجود هر چیز برای خودش لذت‌بخش است؛ زیرا هر موجود، هم شعور و هم علاقه به خود دارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج. ۲، ص. ۶۰۱).

از طرف دیگر، می‌توان گفت نفس هر چه کامل‌تر و بیشتر از بدن مادی قطع علاقه کند و بازگشت بیشتری به ذات حقیقی خود داشته باشد، دارای بهجت و سعادت می‌شود؛ سعادت که قابل قیاس با لذات دنیوی نیست؛ زیرا اولاً در ادراکات عقلی، هم مُدرک و هم مُدرک قوی‌تر از ادراکات حسّی‌اند، و ثانیاً مدرکات عقلی بیشترند؛ زیرا کلّ اشیا را شامل می‌شوند، و ثالثاً صور عقلی، متحد با ذات نفس‌اند و باعث کمال آن می‌شوند. لذا صور عقلی بیشتر از صور حسّی، ملازم با ذات نفس هستند (ملاصدرا، ۱۳۹۱، ص. ۱۵۸).

البته باید به این تذکر صدرای عطف توجه کرد که برای رسیدن به سعادت نفس موانعی وجود دارد؛ همچون تعلق خاطر به علایق دنیوی و یا عدم درک معقولات عینی و

قناعت به درک وجود ذهنی آنها. به عبارت ساده‌تر، صرفِ گردآوری و حفظ صور عقلی، سبب لذت نخواهد شد؛ بلکه باید آن را مشاهده کرد (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص. ۲۵۱). شاید بر این اساس است که ملاصدرا می‌گوید اگر موانع داخلی و خارجی از چهرهٔ نفس ناطقهٔ انسانی زدوده شود و انسان به کمال برسد، صورت عالم ملکوت و هندسهٔ واقعی عالم وجود بدان گونه در وی تجلی می‌کند. بنابراین، سالکِ فکرت به این مطلب نیز علم دارد که درک وجود و به‌نحو خاص، وجود مطلق، نهایت سلوک عقلانی برای اوست و سعادت و لذت حقیقی را برای وی به ارمغان می‌آورد.

۴. سالک عاشق: رهیافت عرفانی ملاصدرا

رهیافت عرفانی بر پایهٔ شهود و کشف استوار است. در این رهیافت، انسان به عنوان «خلیفهٔ الهی» و یا آینهٔ تمام‌نمای حق، یگانه‌ صورتی است که به‌تنهایی و با جامعیت خویش، همهٔ اوصاف جمال و جلال خدا و جمیع اسمای حسنا یا او را به نمایش گذاشته است (ابن عربی، ۱۳۸۵، ج. ۱، ص. ۷۰). عرفا قائل به وحدت وجود بوده، عالم را حقیقتی یکپارچه می‌بینند. به بیان دیگر، حق و خلق (خدا و انسان) حقیقتی واحدند که جز در وجوب وجود تمایزی میانشان نیست. در این وادی، رابطهٔ انسان و خدا رابطه‌ای دو سویه و متقابل است. انسان از یک سو به عنوان کامل‌ترین صورت حق و جامع‌ترین نماد اسما و صفات وی، معبود را می‌پرستد و به او عشق می‌ورزد، و از سوی دیگر، همین انسان به منزلهٔ «انسان العین» (مردمک چشم) برای خداست؛ یعنی خداوند به واسطهٔ او به عالم نظر می‌کند؛ چنانکه چشم به وسیلهٔ مردمک می‌بیند. بنابراین، اگر در تلقی عرفانی، انسان را مثلِ اعلا یا خداوند و کلید باب معرفت حق به حساب آوریم، چندان بیراهه نرفته‌ایم.

صدرالمتألهین در تمام آثارش نه‌تنها از منابع عرفانی و قرآنی بهره برده است، بلکه بسیاری از مبانی فلسفی مهم خود را وام‌دار مکاشفه و عنایت الهی می‌داند. وی در بحث اصالت وجود و وحدت وجود به‌شدت متأثر از عرفان ابن عربی است؛ اما این که ملاصدرا در مباحث فلسفی به همان روش عرفا بسنده کرده است یا نه، محل مناقشه است. با تأمل

در آثاری همچون *اسفار اربعه*، *المبدأ و المعاد و المشاعر* و غیره می‌توان این ادعا را مطرح کرد که ملاصدرا هر گاه از آثار عرفانی بهره جسته است، آن را در قالب عقلی و برهانی گنجانده است. هرچند در آثاری همچون کتاب *ایقاظ النائمین*، دیدگاه وی به گونه‌ای دیگر نمایان می‌شود. وی در مقدمه این کتاب چنین می‌آورد:

من در زمان‌های پیشین، مسئله توحید را در کتاب‌های خود با روش نظری و کتبی به تحقیق درآوردم؛ بدانسان که حکیمان و فاضلان آن را نتوانند پذیرفت. اما در اینجا روش، روش الهی و اسلوب، اسلوب تازه قدسی است که حق آن را جز عالمان یگانه و عارفان خاص در نمی‌یابند؛ زیرا مطالب آن مطالبی و رای عقل است و مبتنی بر وجدان و اشراق و شهود است. بنابراین، شیوه گفتار، استدلالی و برهانی نیست. عارفان مرد کشف و وجدان هستند، نه اهل حجت و برهان (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص. ۱۲).

ملاصدرا در کتاب *ایقاظ النائمین*، تنها فایده حکمت نظری را ایجاد شوق در انسان برای سیروسلوک در مسیر تعالی می‌داند؛ زیرا کمال انسان، رسیدن به سعادت است و سعادت با اکتفا کردن به نوشته‌های کتب معقول و منقول حاصل نمی‌شود (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص. ۵۴-۵۶).

با توجه به مطالبی که گذشت، بنیان عرفان، سیروسلوک است و انسان فروافتاده در طبیعت باید با کوشش، قصد قرب به حق تعالی کند. حق تعالی همه جا هست؛ ولی انسان در حجاب است و باید حجاب‌ها را کنار بزند. سالک در حقیقت همان کسی است که پرده‌ها و پوشش‌های تاریک را کنار می‌زند. او بسان برزخ جسمانی و نوری است که در کش و قوس گوشه‌نشینی‌های شرعی و تلاش‌های مدید در هر خلع و لبس در او نمایان می‌گردد. به محض این که لطف ربّانی به پاس این مسیر تعالی بر قلب وی وارد می‌شود، پرده‌ها بدون این که درجات و جایگاه‌ها را بشناسد، در کشش الهی کنار می‌روند (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص. ۷۱).

۵. مراتب سلوک عاشقانه در رهیافت عرفانی

انسان مسافر در معراجی که در مسیر تعالی دارد، در هر وادی از عروج، ویژگی‌ها و صفات وجودی‌اش در مقام و صفات حق تعالی محو می‌شود. ملاصدرا برای ترقی و کمال انسان سالک مراتبی قائل است که سالک در سیر الی‌الله، به رعایت آنها ملزم است. او در آثار خود، از جمله در *اسرار الآیات* و *سفر چهارم*، باب یازدهم *سفر*، در این باره به بحث می‌پردازد. او در این باره می‌نویسد:

نخستین مرتبه از مراتب سلوک انسان، اراده است. اراده سالک باید در اراده حق تعالی فانی شود تا برای او اراده‌ای جز اراده حق نمانده و به مقام رضا برسد. مرتبه دوم، نفی قدرت خود و ارجاع همه قدرت‌ها به حق تعالی است که در این حالت، به مقام توکل نائل می‌شود. مرتبه سوم، مقام تسلیم است که در این مرتبه، سالک علم را از خود سلب می‌کند و علم او در علم خداوند محو می‌شود. مرتبه چهارم مرتبه فناست که در آن، سالک، دیگر برای خود وجودی نمی‌بیند و همه چیزش در حق فانی می‌گردد. این مقام اهل وحدت است و فنای در توحید نامیده شده است (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص. ۳۳۷-۳۳۸).

انسان سالک با قدم گذاشتن در این وادی، سفر خود را آغاز می‌کند؛ اما ملاصدرا معتقد است که فقط این انسان کامل است که می‌تواند «به نحو کامل» این مراتب را طی کند و به واقع طی کننده این مراتب، خلیفه واقعی خدا، انسان کامل و ولی خدا بر روی زمین است. ملاصدرا بر آن است که نفس سالک رونده با تحولاتی که در این مراتب داشته است، تغییر و تبدیل پیدا کرده، وجود ظلمانی و تاریک او به وجود نورانی و پاکی که از او پلیدی نادانی رخت بر بسته، دگرگونی پیدا نموده است. اکنون جای این پرسش باقی است که در رهیافت عاشقانه (شهودی)، غایت انسان سالک چگونه ترسیم می‌شود؟

۶. «انسان کامل» و افق بیکران سلوک عاشقانه

اساس تفکر فلسفی عرفانی ملاصدرا درباره جهان و انسان، عمیقاً به دیدگاه متافیزیکی او درباره انسان کامل، به عنوان واسطه فیض الهی، مربوط می‌شود که به نحو وحدت و بساطت همه مراتب وجود را در خود دارد و از لحاظ جوهر و ذات، روح و یا عقل اول است (اکبریان، ۱۳۸۸، ص. ۲۷). ملاصدرا در تفسیر سوره نور، اشاره می‌کند که «انسان کامل کسی است که خداوند او را بهترین نمونه و مثال برای نمایاندن خود در مقام ذات و صفت و فعل قرار داده است» (ملاصدرا، ۱۳۶۲، ص. ۹۰). لذا در اندیشه صدرای شیرازی انسان کامل همان کسی است که حق را می‌پذیرد و در تمام تجلیات و هستی، حق را نظاره می‌کند و او را عبادت می‌کند. پس او در حقیقت بنده خداوند است و به همین دلیل به این اسم نامیده می‌شود و کامل‌ترین نوع انسان است (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص. ۴۱).

از همین رهگذر، صدرا در کتاب تفسیر خود توضیح می‌دهد که خداوند به واسطه انسان کامل و حقیقت نبوی، نفوس مؤمنان را کامل و عقول آنان را نورانی می‌کند و در صراط مستقیم قرار می‌دهد. تعبیر او اشاره به این دارد که معرفت خدا ممکن نیست، مگر با معرفت انسان کامل؛ زیرا او باب اعظم الهی و عروة الوثقی و جبل‌المتین است. به واسطه او، انسان به عالم اعلی ارتقا می‌یابد و در صراط مستقیم حق قرار می‌گیرد (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج. ۴، ص. ۴۰۰).

در نهایت امر، ذکر این نکته مهم به نظر می‌رسد که در اندیشه صدرای انسان کامل در قوس نزول اولین و نزدیک‌ترین موجود به حق تعالی است و در قوس صعود نیز آخرین و کامل‌ترین و درعین حال نزدیک‌ترین موجود به حق تعالی است. بنابراین، از جهت آفرینش، اولین مخلوق است و از جهت دیگر، ثمره و میوه غایی و نهایی خلقت و آفرینش است. ملاصدرا تجلی این انسان کامل را در وجود پیامبر اکرم (ص) می‌یابد. شاهد بر این مدعا این عبارت ملاصدرا درباره پیامبر است:

پیامبر از ابتدای قوس نزولی، یعنی از بالاترین نقطه حلقه هستی که عقل است، تنزل می‌کند و در صعود به انتهای قوس صعود می‌رسد و

دو سر حلقه هستی را به هم پیوند می‌دهد؛ ولی دیگران که از نقطه‌های بعد از نخستین نقطه قوس نزول تنزل کرده‌اند، در صعودشان به نقطه‌ای از قوس صعود که مقابل نقطه شروعشان از قوس نزول است، می‌رسند و در نتیجه نمی‌توانند دو سر حلقه هستی را به یکدیگر پیوند دهند (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص. ۳۹۱-۳۹۲).

دقیقاً بر همین اساس است که پیامبر می‌تواند غایت آفرینش محسوب شود؛ زیرا دایره وجودی انسان کامل از چنان سعه و گستردگی برخوردار است که برای هر موجود مادون، به عنوان مافوق و غایت محسوب می‌شود و کمال هر موجود مادون در سلسله مراتب وجود، وصول به آن مرتبه‌ای است که در آن، مراتب حقیقت انسان کامل حضور و ظهور دارد. بنابراین، حقیقت انسان کامل عالی‌ترین نقطه کمال انسان محسوب می‌شود و غایت وجودی هر انسانی در نهایت وصال به حق تعالی است.

۷. سالک آفاق و انفس: رهیافت قرآنی ملاصدرا

به بیان جلال‌الدین آشتیانی، شارح معاصر فلسفه صدرایی، تأثیر فهم قرآنی و حکمت متعالیه در یکدیگر تأثیری متقابل و دوسویه است. استناد ملاصدرا به آیات و روایات در مبانی فلسفی او به وضوح به چشم می‌خورد. در واقع هم نوشته‌های فلسفی او مشحون از آیات و روایات است و هم تفاسیر قرآنی و شروح روایی او هماهنگ با مبانی فلسفی‌اش می‌باشد. بنابراین، سعی او همواره در تطبیق مبانی شرع با براهین عقلی بوده است و در این راه کار قابل توجهی انجام داده و مضامین حقایق نازل از طریق وحی را به صورت برهان درآورده؛ بلکه مطالب زیادی از تدبر و مراجعه به آیات و اخبار استفاده کرده است (ملاصدرا، ۱۳۷۶، ص. ۳۹).

ملاصدرا در آثار خود، به بیان‌های مختلفی، به توضیح این مطلب می‌پردازد که دنیا منزلی از منازل سیر صعودی نفس است و انسان مسافر به سوی خداوند و در سیر و سلوک به سوی اوست و برای انسان منازل و مراحل است که از مرحله هیولانی آغاز می‌شود و

به مرتبه جسمانی، جمادی، نباتی، حیوانی، و مرتبه شهوی و غضبی و مرتبه احساس، تخیل، توهم تا به انسانیت می‌رسد و در مرتبه انسانیت نیز درجات و مراحل را طی می‌کند تا به مرتبه ملکوتی و قرب الهی نائل آید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (درحالی که در افق اعلا بود؛ سپس نزدیک رفت و نزدیک تر شد) [نجم / ۸ و ۹] (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج. ۲، ص. ۶۶۵).

قابل تأمل است که ملاصدرا درباره نقش و هدف شرایع و ادیان آسمانی در مسیر انسان سالک به بحث می‌پردازد. به نظر او نقش شرایع و ادیان آسمانی در سیروسلوک انسان مسافر آن است که انسان را به حقایق این مراحل و عوامل تعالی بخش و یا انحطاط دهنده در طول مراحل آشنا کند و با بیان آداب و مناسک، او را در طی منازل تا وصول به مقصود و مطلوب حقیقی مدد رساند. همچنین هدف تمام شرایع آسمانی رسانیدن انسان به جوار بارگاه الهی و وصول به مقام سعادت لقای او و ارتقای انسان از مرتبه نقص به اوج کمال و از هبوط اجسام پست و پایین به شرف ارواح بالا و عالی است. ملاصدرا در آثار گوناگون خود و از جمله / سفار، به نقش ایمان و عمل صالح در مراتب و مراحل گوناگون سیر سالک به سوی بهشت حقیقی پرداخته است: «بی تردید گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است» [حجرات / ۱۳] (ملاصدرا، ۱۳۸۱، ج. ۲، ص. ۸۳۴؛ ۱۳۸۲، ص. ۵۳۲-۳۶).

۱.۷. سیروسلوک آفاقی

در آثار و متون دینی، تفکر انفسی و آفاقی سیری مطمئن برای رسیدن به غایت خلقت آدمی معرفی شده است. سیر آفاقی پی بردن به نظم آفرینش و رابطه منظم علت و معلول و مخلوق و خالق است. با تأمل در آیات رحمانی، قلمرو تفکر انسان را به دو بخش آیات و نشانه‌های آفاقی (بیرونی) و انفسی (درونی) می‌شود تقسیم کرد: «أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» [فصلت / ۵۳]. تأمل در آفاق در واقع اندیشه‌ورزی درباره گستره عظیم عالم و درباره هستی و جهان و حوزه‌های متعدد دیگر که هر کدام یک علم محسوب می‌شود.

ملاصدرا معتقد است برای وصول به حق و شناخت اسما و صفات او راه‌های مختلفی و از جمله تفکر در آفاق و انفس وجود دارد؛ چنان که در کتاب *المظاهر الالهية* در این باره می‌گوید:

بدان که سالکانی که از روی آثار و آیات، به صفات و از روی صفات به ذات خدای بلندمرتبه پی می‌برند، راه‌های بسیاری دارند که اهم آنها دو راه است: شناخت نفس انسانی، چنان که حق تعالی می‌فرماید: «و نیز در وجود شما نشانه‌هایی است، آیا نمی‌بینید؟» و این راه، پس از راه صدیقان، بهترین راه است؛ و نظر کردن در آفاق و انفس، چنان که خدای تعالی می‌فرماید «به زودی نشانه‌های خود را در کرانه‌های جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد». و «ولی خدا ایمان را محبوب شما قرار داد و آن را در دل‌هایتان بیاراست» [حجرات ۷/ (ملاصدرا، ۱۳۷۷ الف، ص. ۶۷).

برای دست‌یابی به شناخت خداوند راهی بسیار دشوار در پیش روی انسان سالک است که در نهایت جز اعتراف به ناتوانی و عجز و ضعف خود، شناختی را به دست نمی‌آورد. از دید ملاصدرا «اعتراف کردن به عجز از معرفت خدا، واجب است و این غایت معرفت خداوند است» (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص. ۳۸). بنابراین مقام ذات الهی مقام سکوت است و عقل و اندیشه بشری از ادراک آن عاجز و ناتوان است. وی درباره عجز انسان از معرفت حقیقی به خالق می‌گوید:

معرفت ذات حق به هیچ وجه ممکن نیست، مگر به فناى سالک از نفس خویش و ویران شدن کوه انیت و خودی سالک؛ تا این که ذات حق در آن مقام، خود بر ذات خود شهادت و گواهی دهد؛ یعنی در این مقام چون سالک از تعین اعتباری خود که وجود مجازی و سرایی بود، عبور کرده و به ذات حقیقی خود که پرتو انوار حق است، رسیده و دیگر جز حق وجود ندارد، در این مقام است که حق تعالی خود به

ذات خود گواهی می‌دهد؛ چنان‌که بعضی از عرفا فرموده‌اند که: پروردگار خود را به خود او شناختم، و اگر پروردگارم نبود او را نمی‌شناختم. پس حقیقت حق اول دلیل بر ذات شریف خود، و در نتیجه دلیل بر تمام اشیا است و این روش صدیقین است (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص. ۴۵).

ملاصدرا معتقد است که یکی از اصول مهم برای رسیدن به این مقصد، شناختن حق تعالی و اسما و صفات اوست. او می‌گوید شناخت ذات راه بسیار باریک و دسترسی بدان بس دشوار و از جهت فکر و بیان بس بی‌پایان است. برای معلول و مخلوق ضعیف چگونه ممکن است که به علم خود به علت و خالق خود که بر او غلبه و تسلط دارد، احاطه یابد؛ چون حقیقت واجب هویتی است بسیط که در شدت و قوت و نوریت وجود، بی‌پایان و نامتناهی است و به همین سبب از تفکر در ذات الهی منع شده است. پیامبر (ص) فرمود: «در نعمت‌های خداوند و آفرینش او بیندیشید و در ذات او مطلقاً تفکر نکنید»؛ زیرا نفس در مرتبه ادراک تابش نور وجه حق سوخته و نابود می‌گردد (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص. ۴۲-۴۳).

سالک قرآنی می‌داند که شناخت اسمای الهی از آن جهت اهمیت دارد که ذات حق تنها از طریق اسما با کائنات ارتباط دارد. نه تنها اسما مبدأ اشیا هستند، بلکه معرفت به حق نیز تنها از راه اسما و مظاهر او امکان دارد. در بیان اهمیت شناخت اسما و صفات الهی برای سالک، می‌توان به دیدگاه ملاصدرا استناد کرد که شناخت صفات خدای تعالی مجال بیشتری برای اندیشیدن و سخن گفتن به ما می‌دهد؛ چون همه صفات مفاهیم عقلی‌اند، و فقط در مورد خدای بزرگ است که صفات، عین ذات می‌باشد و لاغیر. به همین جهت قرآن کریم در بسیاری از آیات به تفصیل صفات پرداخته است. (ملاصدرا، ۱۳۸۹، ص. ۶۷-۷۰).

پس از بیان سیر آفاقی و شرح و توضیح آن و تأمل در مباحثی که بنا بر دیدگاه ملاصدرا ذیل سیر آفاقی به نحو استقرایی قرار می‌گیرد، شناخت سیر انفسی در سلوک

قرآنی نیز برای سالک به سوی خدا مهم است و در واقع یکی از محکم‌ترین و برترین مراحل سلوک است.

۲،۷. سیر و سلوک انفسی

به عقیده صدرا، برترین و محکم‌ترین راه شناسایی وجود حق تعالی عبارت است از تأمل و توجه به وجود نفس و لوازم آن. پس از راه تأمل در حقیقت وجود، شریف‌ترین و متقن‌ترین راه شناخت حقیقت وجود حق تعالی، راه معرفت نفس است؛ زیرا نفس، زمینه تمامی حقایق عالم است. ملاصدرا در اهمیت معرفت نفس چنین می‌گوید: «برهان و قرآن، همگی بر این امر اتفاق دارند که تعلم حکمت الهیه و معرفت نفس انسانی، فوز به بقای ابدی می‌باشد، و کنار گذاشتن آن، منشأ خسران سرمدی است» (ملاصدرا، ۱۳۸۴، ج. ۶، ص. ۹).

شناخت انفسی از طریق علم حضوری و درک شهودی و عرفانی امکان‌پذیر می‌شود و راه علم حصولی ممکن نیست. انسان سالک می‌تواند با سیر در درون خود و شناخت خویش در مسیر شناخت خداوند و وصول به او قدم بردارد. به تعبیر ملاصدرا، نفس سالک می‌تواند در اثر سلوک به مقامی رسد که به‌طور حقیقی متخلق به اخلاق خداوند گردد و بازتاب صفات او باشد؛ نه به این معنا که صفات خداوند که عین ذات اوست، صفات و حالات وابسته به نفس انسان شود؛ بلکه به این معنا که در اثر ارتباط و علاقه شدید و فنای نفس در خداوند تعالی که این ارتباط نفس و بدن و صفات آن قوی‌تر است، می‌توان صفات حق را به عارف منسوب دانست و او را متّصف به صفات الهی کرد (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ص. ۱۱۱-۱۱۲).

بنابراین، شناخت نفس اصل هر معرفت است؛ زیرا عالم اگر حقیقت خود را نشناخت، نمی‌تواند به وصف او که علم است و به متعلق آن که معلوم است، پی ببرد. لذا ملاصدرا معرفت نفس را هم در شناخت مبدأ و اوصاف و افعال او نردبان ترقی می‌داند که بدون پیمودن مدارج آن نیل به معارف الهی میسر نیست و هم آن را در شناخت معاد و شئون آن کلید گشایش می‌شمارد که بدون استمداد از آن، آشنایی به درون گنجینه قیامت‌شناسی مقدور نخواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص. ۳۶).

۸. خلافت الهی: بالاترین مرتبه انسان سالک

بالاترین مقامی که انسان سالک بدان واصل می‌شود، مقام خلافت الهی است. اگر انسان به مرحله والای خلافت بار یافت، به ولایت، رسالت، نبوت و غیره راه می‌یابد و اگر به مراحل وسطی یا نازل خلافت رسید، مقام و مرتبه‌ای متناسب با آن مرتبه خواهد یافت؛ گرچه ممکن است به رسالت یا نبوت نرسد (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص. ۱۴۰). بی‌شک راه رسیدن به این مقام، سخت و دشوار است. مسلماً انسان سالک در این مسیر از مراحل عبور می‌کند. این مراحل و مسیر دارای دو بخش است: یکی علم و دیگری عمل. مقصود از علم و عمل در این بحث، ملکات علمی، نظیر شناخت معارف کلی و ملکات عملی مانند اوصاف نفسانی، از قبیل، عدالت، زهد، احسان، ایثار است. خدای سبحان، جریان خلافت و جانشینی خویش را از راه علم آغاز کرد و تعلیم اسمای الهی را سرلوحه این کار حکیمانه خود قرار داد: «و عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛ ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» [بقره/۳۱]. پس راه خلافت راه علم به اسمای او است و اگر کسی به اسمای الهی آگاه شود، خلیفه می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۰، ص. ۱۵۶-۱۵۸). ملاصدرا در کتاب مفاتیح الغیب درباره مقام خلافت خداوند می‌گوید:

خلیفه آن کسی است که عالم به ظاهر و باطن بوده و از همگان کامل‌تر باشد؛ پس بر طالب رشد و خواهان راه راست واجب است که در عبادات و طاعات پیروی علمای ظاهر را نموده و در علم ظاهر شریعت آنان را گردن نهد؛ چون او صورت علم حقیقت است و جز این نیست، و پیروی اولیا را در سیر و سلوک نماید تا دروازه‌های غیب و ملکوت و کلیدهای اشارات و راهنمایی‌های ایشان به روی او باز گردد، و در هنگام این فتح و گشایش، بر او واجب است که به اقتضای علم ظاهر و باطن تا آنجا که امکان دارد، عمل نماید (ملاصدرا، ۱۳۸۴، ص. ۶۳۳).

انسان در آیه‌ای از قرآن «خليفةُ خدا بر روی زمین» معرفی شده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» [بقره/۳۰]. ملاصدرا در تفسیر این آیه بیان می‌کند که حکم سلطنت ذات ازلی و صفات والای واجب اقتضا می‌کرد مملکت الوهیت را بسط دهد و با ظاهر کردن مخلوقات و محقق ساختن حقایق و مسخر ساختن اشیا، پرچم ربوبیت را برافرازد و این امر، بدون واسطه محال است. چون ذات حق، قدیم است و مناسبتی دور بین عزتِ قدم و ذلتِ حدوث می‌باشد، خداوند جانشینی برای خویش در تصرف و ولایت و حفظ و رعایت قرار داد. این جانشینی رویی به قدم دارد و از حق استمداد می‌جوید و رویی به حدوث دارد که به خلق مدد می‌رساند. حق تعالی او را خلیفه خویش در تصرف ساخت و کسوت تمام اسما و صفات خود بر او پوشاند. حق، این خلیفه را «انسان» نامید. حق تعالی به حکم اسم «ظاهر و باطن» خود، حقیقتی باطنی و صورتی ظاهری برای او قرار داد تا در ملک و ملکوت تصرف کند (ملاصدرا، ۱۳۶۴، ج. ۲، ص. ۳۰۲).

تاکنون دیدگاه‌های مختلفی درباره رهیافت‌های ملاصدرا در باب انسان سالک مطرح شد. اکنون می‌توان به این پرسش پرداخت که آیا ملاصدرا به رهیافتی جمع‌گرا دست یازیده است و آیا سبک ملاصدرا در تلاقی مشترک این رهیافت‌ها مشخص است؟

۹. رهیافت جمع‌گرایانه ملاصدرا

به نظر می‌رسد نگرش صدرا در توضیح و تبیین مفهوم انسان سالک، به لحاظ روش‌شناختی، تأکید بر نوعی کثرت‌گرایی است؛ یعنی در حکمت صدرایی روی آورده‌های چندگانه فلسفی، عرفانی و قرآنی به شکلی ترکیبی و تلفیقی در طرح و پردازش «انسان سالک» به کار گرفته شده است. به باور صدرا، عقل و اندیشه آدمی بدون استمداد از وحی و آموزه‌های دینی، و نیز بدون ریاضت و تهذیب نفس و تلاش‌های عملی، در فهم و شناخت صحیح از ذات خویش، قاصر، بلکه عاجز است و به نظر می‌رسد نیازمند رهیافتی جدید در حوزه معرفت نفس است. صدرا بر این باور است که بدون معرفت دینی/و حیانی، شناخت نفس ناطقه آدمی امکان‌پذیر نیست و در این

وادی از دانش، با تأملات عقلی صرف، به منزل مقصود حقیقی شناخت نمی‌توان رسید. به بیان وی:

بدان که شناخت نفس از علوم دشواری است که فیلسوفان با آنکه در فهم آن بسیار کوشیده‌اند و از افکاری بلند برخوردارند و در آن موشکافی‌ها کرده‌اند، اما به شدت در آن وامانده‌اند؛ چه رسد به غیر آنان که اهل جدل‌اند. زیرا شناخت جز با بهره‌گیری از مشکلات نبوت و پیروی از انوار وحی و رسالت و زلال کتاب و سنت، که در طریق پیشوایان ما و اصحاب هدایت و عصمت از جدّ بزرگوارشان، خاتم پیامبران وارد آمده، امکان ندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۳ ب، ج. ۱، ص. ۱۸-۱۹).

همچنین در باب ششم کتاب *اسفار*، پس از اقامه براهین عقلی بر تجرد نفس، در تمسک به ادله سمعی می‌گوید عقل و شرع در تجرد نفس ناطقه هم‌زبان‌اند؛ چنان که در دیگر مسائل حکمت هم از شریعت الهی دور است که احکام آن با معارف یقینی ضروری سازگار نباشد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۰، ص. ۶۷). اگر نظام صدرا را براساس تعریف خودش از فلسفه بپذیریم، عرفان و قرآن جزء جدانشدنی آن خواهد بود و متعارض با فلسفه نیست. اما اگر نظام صدرا را با دیگران مقایسه کنیم، مشکل رهیافت‌های متعدد پیش می‌آید و او متهم به التقاط و یا تلفیق، به معنای ترکیب روش‌های برهانی و عرفانی و قرآنی، می‌شود.

به هر حال، تردیدی نیست که اگر راه حکمت متعالیه پیموده شود، نه تنها انسان سالک خود به حقایق می‌رسد، بلکه یافته‌های خود را به دیگران منتقل می‌کند و دیگران، که خود از طریق کشف به حقایق دست نیافته‌اند، می‌توانند یافته‌های عرفانی عارف را به صورت عقلی بفهمند و دست کم از تبیین حصولی و عقلی این حقایق بهره‌مند شوند و در واقع به حقایق عالم نزدیک‌تر شوند. پس سفرهای عقلانی انسان

سالک از سلوک عرفانی وی جدایی پذیر نیست و این هر دو به یاری یکدیگر رهروان حقیقت را به سر منزل مقصود می‌رسانند.

۱۰. نتیجه‌گیری

ملاصدرا با سعی بلیغ می‌کوشد مفهوم «سلوک» را مطابق رهیافت عقلی و عرفانی و وحیانی در نظام اندیشه خود تفسیر و توجیه کند. انسان سالک صدراپی، با توجه به سه منبع معرفتی عقل و عرفان و وحی، و در قالب روشی متمایز و مختص به خود ملاصدرا، در پی کمال خویش است. نکته قابل ذکر این است که نهایت و کمال برای این رونده راه یک چیز است و آن رسیدن به حق تعالی است. ملاصدرا بر آن است که سالک در رهیافت عقلی با تأمل در آنچه حقیقت دارد و واقعیت هستی را تشکیل می‌دهد و همچنین تدبیر در احکام آن، در سلوک عقلی ره می‌سپرد و با اصل قرار دادن وجود و در ادامه تبیین مشکک بودن وجود، علت العلیل بودن وجود مطلق، و همچنین با طرح بدیل حرکت در جوهر و عرض، سفر اول خود را به پایان می‌برد و سفر دوم خود را با تأمل در عالم و امور مربوط به آن، مقدمه قرار می‌دهد برای سفر سوم که تفکر در ذات و اسما و صفات حق تعالی است، و با سیر در دریای بی‌کران شناخت حق، به سوی خود و خلق برمی‌گردد. سالک سفر چهارم خود را به عنوان یک انذاردهنده، از رستاخیز و امور مربوط به معاد آغاز می‌کند.

در رهیافت عرفانی نیز، با الهام از دید و دریافت عرفا و استناد به آثارشان، به آنچه در سنت عرفانی آمده توجه و تأکید می‌کند. سالک قرآنی با تأمل در صنع خالق و به تعبیر قرآن تفکر در آفاق و انفس، به حرکت خود برای رسیدن به کمال مطلق و غایتی که قبلاً متعلق به آنجا بوده، ادامه می‌دهد. بنابراین، سالک با تفکر آفاقی و انفسی، می‌تواند به خداشناسی برسد، و هر که خود را شناخت، خدای خویش را خواهد شناخت. پس علاوه بر تفکر در امر خداوند، معرفت نفس نیز سهم عظیمی در دستیابی به کمال مطلق دارد و در معرفت انفسی، بر خودشناسی تکیه شده است که باعث می‌شود معرفت نفس به معرفت رب راهبر شود.

آنچه در اینجا اهمیت دارد، نهایت این سیر است که در هر رهیافت، سالک فکرت براساس رهیافت فلسفی می‌خواهد به بالاترین مرتبه از عقل فعال برسد؛ براساس رهیافت عرفانی، درجه انسان کامل و براساس رهیافت قرآنی با سیر آفاق و انفس به مرتبه خلافت الهی واصل می‌شود. آنچه از بیان و تحلیل ملاصدرا به دست می‌آید، این است که سه رهیافت تحقق کامل شخصیت انسان سالک را با مضمونی واحد، اما با عبارتهایی متفاوت، تعبیر کرده‌اند. این مفهوم در قرآن با واژگانی چون «خليفة الله»، «ولی الله»، «امام» و در عرفان با عنوان «انسان کامل»، «ولایت خاصه» و «حقیقت محمدیه» و در فلسفه با عنوانی چون «عقل اول»، «انسان عقلی» بیان می‌شود. در بیان صدرای می‌توان تمام این عناوین را در وجود پیامبر اکرم (ص) سراغ گرفت.



منابع

- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۹). رَحِیقِ مَخْتوم، شرح حکمت متعالیه. ۱۷ ج، ج ۱۶، قم: نشر اسراء، چاپ چهارم.
- جوادی آملی، مرتضی. (۱۳۸۰). اسفار اربعه از دیدگاه عرفا و حکما، مجموعه مقالات همایش جهانی ملاصدرا، جلد ۱۰. تهران: انتشارات بنیاد حکمت صدرا.
- حسن زاده آملی، حسن. (۱۳۷۰). قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ملاصدرا. (۱۳۶۰). الشواهد الربوبیه، تعلیق و تصحیح جلال الدین آشتیانی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (۱۳۶۱). ایقاظ النائین، با مقدمه محسن مؤیدی. تهران: انتشارات انجمن فلسفه و حکمت ایران.
- ----- (۱۳۶۲). تفسیر آیه مبارکه نور، تصحیح و تعلیق محمد خواجهوی. تهران: انتشارات مولی.
- ----- (۱۳۶۴). تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محمد خواجهوی، ۷ ج. قم: انتشارات بیدار.
- ----- (۱۳۷۶). المشاعر، تصحیح جلال الدین آشتیانی. تهران: امیرکبیر.
- ----- (۱۳۷۷ الف). المظاهر الالهیه، المحقق السید جلال الدین الآشتیانی. قم: بوستان کتاب.
- ----- (۱۳۷۸). سه رساله فلسفی، تصحیح جلال الدین آشتیانی. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم.
- ----- (۱۳۸۱). المبدأ والمعاد، تصحیح و تحقیق و مقدمه محمد ذیحی و جعفر شانظری، ۲ ج. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ----- (۱۳۸۴). مفاتیح الغیب، ترجمه محمد خواجهوی. تهران: انتشارات مولی.

- -
اسرار الآیات، تصحیح و تحقیق محمدعلی جاودان. تهران: بنیاد
حکمت اسلامی صدرا.
- -
عرشیه، ترجمه و تصحیح محمد خواجوی. تهران: انتشارات مولی.
- -
الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، تصحیح و تحقیق و
مقدمه مقصود محمدی، ۹ ج. تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- -
شرح اصول کافی، تصحیح و ترجمه محمد خواجوی، ج ۱.
تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- -
صدر المتألهین شیرازی و حکمت متعالیه، ترجمه حسین
سوزنجی. تهران: نشر سهروردی، چاپ دوم.

